

الگوی رفتار نخبگان در دولت سید محمد خاتمی

ابراهیم متقی^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

داریوش پیری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی پردیس بین‌المللی ارس دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۳۱ - تاریخ تصویب: ۹۵/۲/۲۹)

چکیده

نخبگان برای توسعه اقتصادی و سیاسی به‌عنوان کارگزار نظام سیاسی انتخاب می‌شوند و باید قابلیت لازم برای عمل‌گرایی و ارتقای قابلیت تولیدی را داشته باشند. برخی نظریه‌پردازان بر این اعتقادند که پس از دوران جمهوری دوم جهت‌گیری نخبگان و برنامه‌ریزان سیاسی کشور معطوف به سیاست رشد‌محور بوده است. سیاست رشد‌محور چالش‌هایی را در ساختار سیاسی ایران به‌وجود می‌آورد؛ چالش‌هایی که هانتینگتون آن را تناقض سیاست توسعه و توسعه نامتوازن خواند و آثار خود را در دولت خاتمی بروز داد. اگرچه بخش شایان توجهی از نخبگان فعال در دولت خاتمی کارگزاران رشد‌محور دولت هاشمی هستند، ضرورت‌های جدید اجتماعی، به‌اجرای برنامه توسعه سیاسی در قالب «تفکیک ساختاری»، «یکپارچگی» و «ظرفیت‌سازی» منجر شد. این مقاله بر این موضوع تأکید دارد که نخبگان سیاسی ایران در دوران خاتمی از الگوی عمل‌گرایی تاکتیکی با رویکرد فایبانی بهره گرفته‌اند.

واژگان کلیدی

اقتصاد رشد‌محور، توسعه سیاسی، رویکرد فایبانی، عمل‌گرایی، نخبه‌گرایی ساختاری، نهادگرایی.

مقدمه

در اواسط دهه ۱۳۷۰، روندهای انتقادی به دولت و سیاست اقتصادی هاشمی رفسنجانی افزایش یافت و زمینه ظهور نیروی سیاسی جدیدی به وجود آمد که بتواند به موازات تداوم برنامه رشدمحور، زمینه شکل‌گیری توسعه سیاسی را به وجود آورد. گذار از فضای رشدمحور به توسعه سیاسی، نیازمند بهره‌گیری از نخبگان و کارگزارانی بود که دارای رویکرد فرهنگی‌اند و از سازوکارهای ظرفیت‌سازی برای افزایش مشارکت سیاسی شهروندان بهره می‌گیرند.

موضوع رفتار و روش‌های برخورد در مجادلات سیاسی همواره مورد توجه تمامی حکومت‌ها به‌ویژه سیاستمداران بوده است. ایران در دوران پس از انقلاب اسلامی، یازده دولت و هفت رئیس‌جمهور به خود دیده است؛ دولت‌هایی که در حوزه سیاست داخلی و خارجی شعارها و گفتمان‌های متفاوتی داشته‌اند؛ شامل سیاست لیبرالیستی دولت موقت مهندس بازرگان، گفتمان رادیکالیستی دهه ۱۳۶۰، رویکرد سازندگی و عادی‌سازی روابط خارجی دولت هاشمی، اعتمادسازی خاتمی، الگوی پوپولیستی احمدی‌نژاد و سیاست اعتدال با رویکرد تنش‌زدایی سازنده روحانی.

هر یک از گفتمان‌های دولت‌های پس از انقلاب نشان می‌دهد که الگوهای کنش و تصمیم‌گیری کارگزاران ماهیت برسازانه داشته است. الگوی برسازایی مربوط به شرایطی است که نخبگان، کارگزاران سیاسی و نهادهای ساختاری نقش مؤثری در نظام سیاسی ایفا می‌کنند. سیالیت محیط اجتماعی ایران، زمینه‌های لازم برای تنوع دال‌های شناور را فراهم می‌کند. ایران در مقطعی به پیش رفته و در مقطعی دوباره به عقب بازگشته است. این نوسانات همواره سبب شده است تا دولت‌مردان ایرانی در مداری از تغییر و تداوم قرار گیرند. در واقع رفتار سیاسی مبتنی بر کنش عقلایی، عقل‌محور و اعتدال‌گرا را می‌توان حلقه مفقوده رفتار سیاسی برخی از بازیگران و نخبگان سیاسی در فراز و نشیب‌های ۳۸ ساله جمهوری اسلامی دانست؛ هرچند نظریه‌پردازانی همانند «ویلیام بیمن» بر این موضوع تأکید دارند که فرهنگ سیاسی ایران، زیرساخت‌های اجتماعی کنش نخبگان را تولید می‌کند. برخی تحلیل‌گران مسائل ایران بر این اعتقادند که سیالیت گفتمانی انعکاس فقدان نهادهای باثبات و نسبتاً پایدار سیاسی است.

نتایج مطالعات ماروین زونیس در قالب جامعه‌شناسی نخبگان سیاسی ایران، نشان می‌دهد که کارگزاران اجرایی و نخبگان ایرانی اغلب تحت تأثیر معادله «زبان»، «منزلت» و «قدرت» قرار دارند. هر یک از سه مؤلفه یادشده در محیط اجتماعی و ساختار سیاسی بازتولید می‌شود. تغییر در کارگزاران با رویکردهای جدید زمینه لازم برای سیالیت گفتمانی را فراهم می‌کند. در چنین شرایطی، موضوع اصلی کنش با قدرت، نهادها و ساختار پیوند می‌یابد؛ واقعیتی که بسیاری از جامعه‌شناسان سیاسی ایران، آن را ناشی از نهادینه نشدن کنش عقلایی می‌دانند که

خود سبب شده است تا نخبگان خیلی سریع با هم اصطکاک پیدا کنند. طبیعی است که چنین فرایندی به ائتلاف منابع کشور و تأخیر در روند توسعه کشور خواهد منجر شد. به‌منظور جلوگیری از نوسانات سیاسی جامعه ایران به ایجاد نوعی اجماع فکری در هنجارهای کنش کارگزاران و ساختار قدرت نیاز خواهد بود.

اجماع تابعی از سازوکارهای مبتنی بر تولید سیاست و سیاستگذاری راهبردی است. الگوی تکرارشونده کنش نخبگان در ساختار سیاسی ایران به‌گونه‌ای شکل گرفته است که آنان اغلب با کسانی تبادل فکر و معاشرت دارند که مثل خود آنها فکر می‌کنند یا کسانی را به اتاق‌های فکر و فرایندهای تصمیم‌سازی دعوت می‌کنند که مانند خود آنها می‌اندیشند. تبادل فکر با کسانی که مانند هم فکر می‌کنند، نوعی «ناهماهنگی شناختی» است که نظر متفاوت را نفی می‌کند. این امر بیان‌کننده این است که در جامعه ایران به دلایل تاریخی تمایل بسیاری به یکسان‌سازی وجود دارد، زیرا دولتمردان ایرانی تمایلی به پرداخت هزینه‌های متفاوت بودن ندارند (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۱).

جایگاه نخبگان در نهادها و فرایند کنش سیاسی

نگرش نخبه‌گرا در جامعه‌شناسی سیاسی قدمت و جایگاه ویژه‌ای دارد. بنیان‌های تفکر سیاسی نخبه‌گرا را می‌توان در اندیشه‌های افلاطون و سقراط مورد توجه قرار داد. نخبه‌گرایان جدید اغلب از رهیافت‌های افلاطون بهره می‌گیرند و تلاش دارند که نشان دهند معادله «دیوارهای آهنین الیگارشیک» در تمامی جوامع اعمال می‌شود. کنش نخبگان و الگوی توزیع قدرت تابعی از فرهنگ، هنجار و ساختار سیاسی کشور مورد نظر است. به همین دلیل است که نخبگان و کارگزاران قدرت سیاسی در جوامع توسعه‌یافته غرب با ایران تفاوت‌های بنیادین دارد.

چنین تفاوت‌هایی را هانتینگتون در کتاب *سامان سیاسی* تبیین کرده است. هانتینگتون کنش نخبگان را تابعی از فرهنگ سیاسی می‌داند. نامبرده بر این اعتقاد است که نخبگان کشورهای در حال توسعه بر نشانه‌هایی از «تمرکز قدرت» تأکید دارند، درحالی‌که نخبگان کشورهای توسعه‌یافته به «توزیع قدرت» توجه خواهند داشت. چنین تفاوت‌هایی را می‌توان تابعی از میزان توسعه‌یافتگی کشورها دانست. هانتینگتون توسعه را مربوط به شرایطی می‌داند که نظام سیاسی در فضای نهادینگی قرار داشته باشد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۴۵-۳۴).

نخبه به کلی‌ترین مفهوم آن به گروهی از اشخاص گفته می‌شود که در هر جامعه‌ای مواضع رفیع را در اختیار دارند. به بیان جزئی‌تر، نخبه مشتمل بر گروهی از افراد است که در رشته‌ای خاص برتری دارند. در رویکرد جامعه‌شناختی، نخبگان به گروه‌هایی گفته می‌شود که سه کارویژه ساختاری دارند؛ کارویژه اول مربوط به تصمیم‌گیری سیاسی است. کارویژه دوم را باید

در قالب کنش همانندساز دانست؛ کنشی که زمینه‌های همگون‌سازی را در جامعه فراهم می‌سازد. کارویژه سوم در قالب نشانه‌های تصمیم‌سازی حاصل می‌شود (گولد و کولب، ۱۳۸۴: ۸۳۵). در کشورهای توتالیت، رهبران نظام سیاسی اغلب هر سه کارویژه را دارند؛ به همین دلیل تغییر و تحول ماهیت دگرگون‌کننده دارد و زمینه‌های لازم برای بازتولید الگوی کنش سیاسی را به‌وجود می‌آورد. پارتو رویکرد نخبه‌گرایانه کلاسیک را براساس اندیشه‌های افلاطون تبیین کرده است. نامبرده بر این اعتقاد است که نخبگان باید ترکیبی از قالب‌های ادراکی و اندیشه‌ای شیر و روباه را با یکدیگر پیوند دهند. در رویکرد پارتو، نخبه کسی است که ذاتاً دارای امتیازهای هوشی، جسمی و روانی است. این مواهب را طبیعت در وجود یک شخص به عاریت نهاده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۵).

به‌طور معمول برگزیدگان تمام افراد و اشخاصی‌اند با خصوصیات استثنایی و منحصربه‌فرد یا دارای استعداد و قابلیت‌هایی عالی در زمینه کار خود یا در برخی فعالیت‌ها. بخشی از ویژگی‌های نخبگان ماهیت ذاتی دارد. به‌دلیل وجود همین نشانه‌هاست که نخبگان از سایر گروه‌های اجتماعی متمایز می‌شوند. گی‌روشه بر این موضوع تأکید دارد که نخبگان از قابلیت لازم برای کنترل و هدایت جامعه برخوردارند. به همین دلیل است که آنان باید از ویژگی‌ها و برجستگی‌های خاصی برای ایفای نقش بوروکراتیک بهره‌مند شوند (روشه، ۱۳۸۲: ۱۱۶).

هارولد لاسول، نخبگان را متشکل از افرادی می‌داند که بیشترین دسترسی و کنترل به ارزش‌ها را دارند. این نوع تعریف از نخبگان، مصداقی برای انواع مختلف نخبگان اجتماعی، مسامحه در تعبیر و ساده‌انگاری است؛ زیرا همه گروه‌های نخبه، سیطره و کنترلی بر ارزش‌ها ندارند. تعریف لاسول مخصوص به گروه خاصی از نخبگان اجتماعی است که در قالب نخبگان سیاسی می‌گنجد. نخبگان قدرت باید بتوانند معادله اجرای سیاست و توزیع ارزش‌ها را براساس قواعد ساختاری سازماندهی کنند (گولد و کولب، ۱۳۸۴: ۸۳۵).

نظریه‌پردازان دیگری همانند موسکا و میخلز را می‌توان در زمره افرادی دانست که معادله قدرت و سیاست را براساس سنت‌های یونان باستان تبیین کرده‌اند. میخلز در تبیین نخبه‌گرایی بر این موضوع تأکید دارد که در همه جوامع توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته دو طبقه از مردم وجود دارند؛ طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که بر او حکومت می‌شود. طبقه اول که اغلب از یک اقلیت تشکیل یافته که بخش چشمگیری از مسئولیت‌های سیاسی را به‌عهده دارد و به کل هیأت جامعه، سازمان می‌دهد و شکل ویژه‌ای به آن می‌بخشد و از طریق انحصارگرایی، قدرت را در حوزه اختیارات خود قبضه می‌کند و تمام امتیازها و بهره‌وری از قدرت را به خود اختصاص می‌دهد. درحالی‌که گروه دوم که اکثریت نیروها و گروه‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد، براساس سازوکارهای نهادی، قانونی و فردی به اطاعت و فرمان‌برداری وادار شده‌اند.

در نگرش نخبه‌گرا، مهم‌ترین مسئله کنش کشورها را می‌توان براساس الگوی رفتار سیاستی نخبگان مشاهده کرد؛ نخبگانی که در طیف‌های مختلفی از سیاست‌گذاری، سیاست‌سازی و اجرای سیاست‌ها قرار دارند. چنین نخبگانی می‌توانند قابلیت‌های خود را در روند اجرای سیاست‌ها منعکس سازند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۹).

گروه حاکم اغلب تسلط خود بر اکثریت را از راه بهره‌وری از ارزش‌ها و باورهای آنان جامعه عمل می‌پوشانند و برای حفظ مشروعیت خود، از فرمول سیاسی بهره می‌گیرند. ارزش‌های نهادینه‌شده در هر جامعه می‌تواند بر الگوی کنش کارگزاران تأثیر به‌جا گذارد؛ کارگزارانی که از قابلیت لازم برای اثربخشی بر سیاست‌های اجرایی برخوردارند. ممکن است نخبگان بخشی از سیاست‌ها را براساس منافع گروهی تنظیم کنند، درحالی‌که برخی دیگر بر مصالح عمومی تأکید دارند (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۳۶۲).

نخبگان از منظر پارتو عملاً به دو گروه شیران و روباهان تقسیم می‌شوند؛ روباهان تلاش می‌کنند تا از طریق به‌دست آوردن رضایت توده‌ها بر آنان فرمانروایی کنند و بر نفوذ خود در حوزه اجتماع استمرار بخشند. آنان سعی می‌کنند در برخورد با توده‌ها، از زور و نیروی قهری استفاده نکنند. شیران برعکس روباه‌صفتان، مردان قدرتمند، باثبات، سرد، بدون روح و غیرخیال‌پردازند. شیران در نظر دارند به خود خدمت کنند. آنان برای به‌دست آوردن موقعیت یا حفظ آن، بیشتر از زور استفاده می‌کنند (ازغندی، ۱۳۸۵: ۳۶۱).

از منظر پارتو نخبه بودن لزوماً پدیده‌ای ارثی نیست، زیرا فرزندان، همه ویژگی‌های ممتاز والدین خود را به ارث نمی‌برند؛ بنابراین جابه‌جایی در طبقه نخبگان، انکارناپذیر است. گروه‌های برگزیده فعلی، روزی جایگاه خود را به نخبگان جدید از قشرهای پایین جامعه واگذار خواهند کرد. گردش نخبگان موجب نوعی تعادل در نظام اجتماعی می‌شود و همراه با خود، دگرگونی اجتماعی را نیز به ارمغان می‌آورد. زمانی‌که نخبگان جدید وارد عرصه اداره جامعه شوند، پویای جدیدی همراه با تغییرات اتفاق خواهد افتاد (سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۵۷).

در مورد الگوی رفتار نخبگان سیاسی می‌توان به دو مورد اشاره کرد که عبارت‌اند از: الگوی وفاقی و سنتی یا متفرق. الگوی وفاقی دارای نوعی توافق ضمنی درباره قواعد و ضوابط اخلاق و رفتار سیاسی است؛ مشارکت در ساختار کاملاً منسجم تعامل که برای آنها امکان دسترسی مطمئن و مؤثر به یکدیگر و تصمیم‌گیرندگان اصلی را فراهم کند. الگوی متفرق یا نامتحد مربوط به کشورهایی است که گروه نخبگان درک نسبتاً مشترکی درباره موضوع و فرایندهای قدرت سیاسی دارند. به همین دلیل است که قدرت نیازمند اخلاق سیاسی معطوف به تصمیم‌گیری و تعیین اولویت‌های حکومتی است (قبصری، ۱۳۸۸: ۱۴).

میخلز کارویژه‌های فنی و اداری از احزاب سیاسی، وجود بوروکراسی و الیگارشسی را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. قانون آهنین الیگارشسی سلطه رهبری بر دیگران را تضمین می‌کند. ناکارآمدی توده‌ها، پایه سلطه نخبگان را تشکیل می‌دهد و موجب تسلیم شدن آنها به هوس‌های نخبگان می‌شود. هر گونه تصمیم‌گیری توسط نخبگان ریشه‌های سازمانی و ساختاری دارد. به‌طور کلی، سنت‌های نخبه‌گرایی ایتالیایی نشانه‌هایی از سازمان بوروکراتیک و سلسله‌مراتب اجرایی را به‌مثابه محور اصلی کنش سیاسی نخبگان برای اجرای سیاست‌های پیش‌بینی‌شده مورد توجه قرار می‌دهد (میخلز، ۱۳۸۵: ۴۰).

نظریه نخبه‌گرایی دموکراتیک را می‌توان نظریه ماکس وبر و جوزف شوپیتز پنداشت. وجه اشتراک این دو متفکر را می‌توان در قبضه سیاست، توسط نیروهایی با قدرت اجتماعی یافت. به اعتقاد آنان، حتی نگرش خوش‌بینانه نسبت به لیبرال‌دموکراسی هم با این مشکل مواجه است که تصمیم‌گیری در جامعه از طریق انتخابات، با محدودیت‌هایی روبه‌روست. نگرش‌های بدبینانه، لیبرال‌دموکراسی را به‌نوعی تضمین‌کننده سلطه نخبگان بر جامعه می‌داند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۳۴۵).

دموکراسی زمینه مشارکت مردمی را در جامعه فراهم می‌کند، از طرفی موجب تداوم سلطه نخبگان بر توده‌ها می‌شود، زیرا این نخبگان اند که از شیوه‌های مختلف، به‌عنوان تصمیم‌سازان، تصمیم‌گیران و الگوسازان در فعالیت‌های مهم جامعه برگزیده می‌شوند و ایده‌های خود را در حوزه اجتماع جامعه عمل می‌پوشانند. چنین رویکردی به مفهوم آن است که اگرچه نخبگان در کشورها و فرهنگ‌های سیاسی متفاوت نقش‌های متمایز شده‌ای را ایفا می‌کنند، واقعیت آن است که در هر کشوری نخبگان تلاش می‌کنند که سیاست تقلیل‌گرایانه را در دستور کار قرار دهند؛ سیاستی که زمینه‌های لازم برای نقش‌یابی بازیگرانی را به‌وجود می‌آورد که از قابلیت اثربخشی لازم برای هدایت امور سیاسی و راهبردی برخوردارند.

شکل‌بندی و جایگاه نخبگان در ساختار سیاسی ایران

در بیشتر جوامع اقلیتی وجود دارد که تصمیمات عمده را در جامعه می‌گیرند که نخبگان سیاسی نامیده می‌شوند و اصولاً گروه برگزیده‌ای از افراد صاحب نفوذ و قدرت‌اند و نقش شایان توجهی در تدوین و پیشبرد خط‌مشی سیستم سیاسی دارند. نخبگان سیاسی قادرند در چرخه‌های تصمیم‌گیری و عرصه‌های رقابتی جامعه وارد شوند و چارچوب مفهومی برای جامعه تولید کنند که مهم‌ترین وظیفه نخبگان سیاسی است. در مجموع نخبگان سیاسی افراد سازمان‌یافته با اهداف فراگیر را در برمی‌گیرد که از طریق رسمی یا غیررسمی در تدوین و اجرای سیاست‌های نظام سیاسی نقش دارند. نخبگان سیاسی بازیگرانی‌اند که در کنش تاریخی

جامعه مؤثرند و این امر را به واسطه قدرت تصمیم‌گیری یا از طریق ایده‌پردازی انجام می‌دهند. اگرچه اندیشه نخبه‌گرایی بر ضرورت کنترل قدرت توسط گروه خاصی تأکید دارد، الگوی کنش نخبگان سیاسی با یکدیگر متفاوت است (روشه، ۱۳۸۲: ۱۵۳).

اصولاً نخبگان در فرایند پیشرفت جامعه بسیار مؤثرند و این امر از طریق اجماع دربارهٔ هنجارهای حاکم بر امور حکومتی و قواعد بازی حاصل می‌شود. این اجماع بسیار اهمیت دارد، زیرا حیات نظام سیاسی در گرو تفاهم نخبگان است. البته اجماع مذکور به معنای این است که نقاط مشترک میان نخبگان بیشتر از اختلاف‌های آنان است. تساهل میان نخبگان و به‌کارگیری نیروهای متفاوت در سطوح مختلف جامعه سبب می‌شود تا هر نخبه سیاسی در قالب یک کلیت عمل کند و از تشتت و اتلاف منابع جلوگیری شود (دال، ۱۳۶۴: ۷۲).

مفهوم نخبگان سیاسی در ایران براساس رویکرد تحلیلی افرادی همانند زونیس، آبراهامیان و فوران از قابلیت تحلیلی برخوردار است. تمامی نظریه‌پردازان یادشده موضوع اصلی پژوهش خود را بر روان‌شناسی اجتماعی و نخبگان سیاسی ایران قرار داده‌اند. بنابراین آنچه در این مقاله با استناد به رویکرد نظریه‌پردازان یادشده بررسی شده، مفهومی تجربی و رفتاری است. واقعیت آن است که تاکنون برای موازنه و برابرسازی نخبگان سیاسی با صاحبان مشاغل رسمی در دولت ایران با ساختار اجتماعی آن هیچ کوشش استنتاجی انجام نگرفته است.

برعکس نخبگان سیاسی به‌مثابهٔ افرادی از جامعهٔ ایران یا ملت ایران تعریف شده‌اند که در مقایسه با سایر اعضای جامعهٔ ایرانی هم از نظر سیاسی فعال‌تر و هم از قدرت سیاسی بیشتری برخوردار بودند. منظور ما از قدرت سیاسی یک رابطهٔ درون‌فردی است، آنچنان که رفتار یک سیاستمدار یا بیشتر، رفتار یک سیاستمدار دیگر یا بیشتر را تغییر دهد. منظور از رفتار، هر نوع تغییر در وضعیت و پایگاه فرد است در یک زمان تا زمان دیگر.

در زمینهٔ «قدرت» چند مفهوم وابسته باید مورد توجه قرار گیرد. دو مفهوم از این مفاهیم در این بررسی بسیار مهم و حیاتی‌اند که ممکن است به آنها اشاره شود. محدودهٔ رابطهٔ قدرت ممکن است «مجموعهٔ رفتارهای تغییر یافتهٔ فردی باشد که تحت تأثیر فرد دیگری تغییر می‌یابد. این محدوده به مجموعهٔ افرادی اشاره دارد که رفتار آنها یعنی تأثیرکنندهٔ درون یک حوزهٔ مشخص تغییر می‌یابد. بنابراین فرد پر قدرت فردی است که رفتار او حوزهٔ وسیعی از یک حیطهٔ گسترده را تغییر دهد، به این مفهوم که دامنهٔ وسیع رفتار مجموعهٔ وسیع‌تر افراد را درون یک جامعه عوض کند» (زونیس، ۱۳۸۷: ۴۴-۲۷).

پس از جزر و مدهای سیاسی دو سه دههٔ اخیر به تدریج مسئلهٔ رفتار سیاسی به‌ویژه الگوی رفتار نخبگان اهمیت فراوانی در میان محققان ایرانی پیدا کرده است. محققان و پژوهشگران این مسئله را یکی از متغیرهای اساسی دست نیافتن به ثبات و توسعهٔ سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی عنوان کرده‌اند. اصلاح ساختارها برای تحقق ثبات و توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ضروری است و چنین تحولی در گرو بلوغ جمعی نخبگان سیاسی و نخبگان فکری در راستای مصالح یک کشور است.

جامعه ایران به‌ویژه در دوران پیش از انقلاب دارای نوعی فرهنگ سیاسی بود که زمینه مساعدی برای مشارکت و رقابت سیاسی ایجاد نمی‌کرد. اساس رفتارهای سیاسی نخبگان در قبل انقلاب ریشه در این مسئله داشت که ایرانیان معتقدند آدیان طبعاً شرور و قدرت‌طلب‌اند، همه‌چیز در حال دگرگونی و غیرقابل‌اعتماد است. آدم باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد و حکومت دشمن مردم است (زونیس، ۱۳۸۱: ۱۵۹).

در واقع متغیرهای شکل‌دهنده فرایندهای سیاسی در ایران به‌طور شگفت‌انگیزی محدودند و تکرر و وزن قابل توجه آنها در پاسخ‌ها حائز اهمیت است. این متغیرها عبارت‌اند از: بدبینی، بی‌اعتمادی، احساس ناامنی، و سوءاستفاده‌های گسترده افراد از یکدیگر. اینها ویژگی‌های رایج در میان نخبگان سیاسی ایران هستند. هر یک از چنین ویژگی‌هایی در دوران مختلف تاریخی تکرار شده و زمینه شکل‌گیری اخلاق سیاسی خاصی را که متمایز از نخبگان سایر کشورهاست، به‌وجود آورده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۴۶).

نخبگانی که در رأس قدرت‌اند، همواره برای بازتولید، حفظ و تداوم قدرت برنامه‌های اصلاحی را در نظر می‌گیرند. برنامه‌های اصلاحی برای کسب آرا و همراهی افکار عمومی بسیار حائز اهمیت است. در حوزه رفتارشناسی کارگزاران حکومتی باید گفت که رفتار نخبگان حکومتی همواره ماهیت ایجابی و اثباتی دارد. برخلاف رفتار اپوزیسیون که جنبه سلبی و انتقادی را نیز در برمی‌گرفت، حاکمان به‌هیچ‌وجه از برنامه‌های دولتی که خود نیز متولی آن‌اند، انتقاد و گلایه‌ای نمی‌کنند، چراکه در این صورت مستقیماً جایگاه رسمی آنان زیر سؤال خواهد می‌رود و این امر به‌مثابه تضعیف دولت تلقی می‌شود.

در کمتر نقطه‌ای از جهان دیده می‌شود که کارگزار، نقشی اپوزیسیون به خود بگیرد. هدف ثبات نظام است، نه تضعیف تدریجی آن. نخبگان سیاسی با توجه به جایگاه و اهدافشان، رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند. این رفتارها برون‌زاد شخصیت نخبگان نیست، بلکه با توجه به شرایطی که در آن قرار دارند، شکل می‌گیرد. از آنجا که جامعه از هر نخبه‌ای تعریف متفاوتی دارد، تمایز میان نخبگان در قدرت و بر قدرت به‌آسانی انجام می‌پذیرد. به‌هیچ‌وجه یکسانی رفتاری وجود ندارد یا اینکه به‌حدی کم است که مردم دچار مشکل حاد نمی‌شوند. اما در جامعه ایران، ما به گونه ملال‌آوری با این مشکل مواجهیم که همواره بین کارکردها و رفتارهای نخبگان در قدرت و بر قدرت دچار نوعی سردرگمی هستیم که سبب شده است فضای سیاسی ایران هرچه بیشتر مبهم شود. کارکرد نخبگان بر قدرت همواره ایجاد

نوعی پویایی برای نظام سیاسی کشور است. این کارکرد برای دموکراسی‌های کنونی، فوق‌العاده حیاتی است، چراکه افکار عمومی می‌تواند از نظرها و استراتژی گروه‌های سیاسی، فارغ از ماهیت آنان باخبر شود و به قضاوت بنشیند. برای مثال در انگلستان این مسئله به‌حدی اهمیت دارد که برای رهبر اقلیت اپوزیسیون، عنوان رسمی «رهبر جناح مخالف در حکومت علیا حضرت ملکه انگلستان» اعطا می‌شود. در یک جمع‌بندی، رفتار نخبگان مخالف مبتنی بر انتقادی است که قدرت را نشانه گرفته است و برای رسیدن به آن، برنامه‌ها و رهیافت‌های شفافی در پیش دارد. این فرایند در جامعه ایران دارای نوعی ابهام است. همچنان‌که گفته شد، نخبگان ایرانی با تفکیک نکردن رفتارهای قابل انتظار از خود، فضای سیاسی را از شفافیت و روشنی بی‌بهره ساخته‌اند.

رویکرد ساختاری به نخبگان سیاسی جایگاه چندانی در فرهنگ اجتماعی ایران ندارد. هر یک از نخبگان سیاسی رویکرد بدبینانه‌ای نسبت به دیگران دارند. بسیار دیده شده است که روشنفکران ما به‌جای ارائه نقدی صریح از برنامه‌های دولتی و انعکاس خواسته‌های طبقات عامه، نقش یک مقام رسمی را به خود گرفته، حتی اشتباهات مسئولان را توجیه کرده‌اند. از سویی دیگر، مسئولان نیز با تکرار همین اشتباه، شأن و منزلت سیاسی خود را به‌غایت تنزل داده‌اند (باشگاه اندیشه، ۱۳۹۲: ۲).

مسئله اساسی که جامعه ایران با آن مواجه است، موضوع رفتار متغیر نخبگان سیاسی در دوره‌های زمانی متفاوت است که خود ناشی از پیشینه تاریخی و سیاسی ایرانیان در دوران مدرن است. رفتارهای نخبگان سیاسی در برهه‌های متفاوت نتایج گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی را در پی داشته است. مهم‌ترین اثری که درباره ویژگی‌های رفتاری نخبگان در ایران کار شده، آثار زونیس است. زونیس، بیمن، لمبتون و فوران را می‌توان در زمره تحلیل‌گران کنش نخبگان سیاسی ایران دانست. علت اصلی موفقیت افراد یادشده در نگاه تبارشناسانه به موضوعاتی از جمله قدرت، سیاست و نقش سازمانی است.

تأثیر فرهنگ اجتماعی بر الگوی کنش نخبگان سیاسی ایران

در حقیقت فرهنگ سیاسی ایران پیرامون یک نوع انسداد سیاسی در جامعه سیاسی‌زده ایران شکل گرفته است. نوع زندگی اجتماعی ایرانیان حاصل رفتار سیاسی موجود جامعه ایران است و فرهنگ سیاسی ایران همواره از ویژگی‌هایی مانند فردگرایی منفی، بی‌اعتمادی، نهادگرایی، فقدان اجماع نظر، خویشاوندگرایی، هزار فامیلی، بی‌قانونی، ناامنی، بحران هویت ملی و فرایند ناقص کشور- ملت‌سازی در رنج بوده است. این ویژگی‌ها به نظر ریشه در ساخت عشیره‌ای این سرزمین وسیع دارند (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۶۶).

برای ویژگی‌های رفتاری و فرهنگی نخبگان در ایران می‌توان به موضوعاتی مانند عدم تعادل و توازن در گرایش‌های سیاسی، تحمل‌ناپذیری در برابر نظرهای مخالفان، توسل به زور و خشونت و همچنین مردود دانستن انعطاف‌پذیری و سازش سیاسی اشاره کرد. البته شایان ذکر است که نهادهای مذهبی نیز در تداوم فرهنگ سیاسی کهنه ایرانی تأثیر زیادی داشته‌اند؛ چراکه بیشتر آنها اجازه ظهور یا گسترش نظرهای مخالف را نداده‌اند و حتی به گروه‌ها و جنبش‌های ملی و غیرمذهبی با دیدی خصمانه و بدبینانه می‌نگریستند که خود زمینه را برای گسترش دیدگاه خودی و غیرخودی مهیا کرده است (الهی منش، ۱۳۸۶: ۸۲).

بخش شایان توجهی از رویکرد تحلیلی پژوهشگران فرهنگ سیاسی ایران ماهیت شرق‌شناسانه دارد. رویکرد شرق‌شناسانه با ادبیات جیمز موریه و در قالب کتاب حاجی‌بابای *اصفهان* در ایران شناخته شده است. براساس چنین نگرشی، شرق‌شناسان این موضوع را تکرار می‌کنند که ایرانیان معتقدند آدمیان طبعاً شرور و قدرت‌طلب‌اند، همه چیز در حال دگرگونی و غیرقابل‌اعتماد است؛ آدم باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد؛ حکومت دشمن مردم است و غیره. در نظر زونیس ایرانیان ادعا می‌کنند که «اساساً بی‌اعتماد نیستند، بلکه چون هیچ مبنایی برای اعتماد در جامعه ایرانی وجود ندارد، آنها نیز برای حفظ و حراست خود به همان‌گونه با بی‌اعتمادی واکنش نشان می‌دهند. به عبارت دیگر صرفاً کسانی که از سیاست کناره‌گیری می‌کنند بدبین نیستند، بلکه مشارکت‌کنندگان نیز نگرش بدبینانه‌ای دارند و در واقع هرچه افراد در زندگی سیاسی بیشتر مشارکت می‌نمایند بیشتر نگرش‌های بدبینانه‌ای پیدا می‌کنند».

در واقع ماروین زونیس مدعی است که متغیرهای شکل‌دهنده فرایندهای سیاسی در ایران به‌طور شگفت‌انگیزی محدودند و این ویژگی‌ها در میان نخبگان سیاسی ایران بسیار رایج است. زونیس اظهار می‌دارد: «ایرانی‌ها پیوسته نظام سیاسی خود را به چالش می‌کشند و با مقاومت همراه با سکوت و با خودداری از باور کردن آنچه افراد می‌گویند، بدبینی خود را نسبت به تحولات و فرآیندهای سیاسی ابراز می‌دارند» (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۲).

کشمکش نخبگان در دوران خاتمی

یکی از ویژگی‌های اصلی کنش نخبگان سیاسی ایران را می‌توان در قالب گروه‌گرایی و کنش حذفی مورد توجه و تحلیل قرار داد. چنین فرایندی، در دوران مختلف تاریخی مشاهده می‌شود. در دوران خاتمی وی پیش از آغاز دوران ریاست جمهوری‌اش همواره در پی تحقق اهداف، آرمان‌ها و برنامه‌های خود بود. نشست‌های منظمی که از سال ۱۳۷۴ شروع شد و درباره موضوعات توسعه سیاسی و جامعه مدنی بود، ظرف عملی این دغدغه‌ها بود.

در این قبیل نشست‌ها اغلب مباحثی در مورد موضوعات و مسائل معرفتی و سیاسی مطرح شد. بحث‌های نشست بر سر این بود که اندیشه‌ای که به آزادی و حقوق مردم معتقد است و از سوی دیگر می‌خواهد سختی هم بین دین و دموکراسی و بین قدرت‌یابی نهادهای مدنی و توانمندی نظام سیاسی برقرار کند، چه باید انجام دهد. ماحصل این نشست‌ها برای یاران خاتمی انتشار ماهنامه فکری «آیین» بود. در واقع همین حلقه نخستین گروه حامیان خاتمی در پی نامزد شدن او بودند. این حلقه فکری را می‌توان یاران اولیه خاتمی نامید. اعضای این حلقه پیوند فکری و ارتباطی خوبی با روشنفکران دینی داشتند که در آن زمان حول و حوش شخصیت‌هایی چون عبدالکریم سروش و نویسندگان مجله فکری- فرهنگی (کیان) شکل گرفته بود که نفوذ شایان توجهی در میان روشنفکران سکولار داشتند. بدین ترتیب حلقه یاران خاتمی می‌توانست نفوذ وسیعی در میان روشنفکران سکولار و روشنفکران دینی داشته باشد (جلایی‌پور، ۱۳۸۷: ۲۲).

نخبگانی که در مجموعه بوروکراتیک خاتمی قرار گرفتند، اغلب فعالیت‌های سیاسی خود را در سال‌های قبل از انقلاب آغاز کرده بودند و جایگاه ساختاری در حوزه‌های اجتماعی، اطلاعاتی و راهبردی در ایران داشتند. آنان ایده‌هایی مانند جامعه مدنی، تأکید بر حقوق شهروندی، پاسخگو کردن دولت، آزادی کنش سیاسی در چارچوب قانون اساسی، آزادی مطبوعات و صیانت فرهنگی را به‌جای کنترل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مورد توجه قرار دادند.

حامیان خاتمی به مخالفت با سرکوبی مخالف و محدودیت حضور زنان در عرصه عمومی جامعه پرداختند و بر لزوم اجرای کامل قانون اساسی تأکید کردند. با پیروزی خاتمی اقتدار زیادی از جامعه، شخصیت‌ها و نیروهای تأثیرگذار که در حاشیه سیاسی قرار داشتند، احساس پیروزی کردند. مطبوعات مستقل رونق گرفت، انتشار دانشجویی و سایر پوشش‌های اجتماعی مطالبات مردم‌سالارانه خود را به‌طور جدی در دستور کار قرار دادند. در این دوره به‌خصوص در سال‌های ۷۹-۱۳۷۸ جامعه ایران با نوعی جنبش اجتماعی اصلاحی و سراسری روبه‌رو شد. از طریق همین نیرو بود که اصلاح‌طلبان در انتخابات نخستین دوره شوراهای شهر و روستا (۱۳۷۸) و انتخابات مجلس ششم (۱۳۸۰) به پیروزی دست یافتند و اکثریت کرسی‌ها را به‌دست آوردند (جلایی‌پور، ۱۳۸۷: ۲۹).

رویکردهای ارائه‌شده از سوی نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی سیاسی ایران نشان می‌دهد که تحول گفتمانی محور اصلی کنش نخبگان سیاسی ایران در سال‌های ریاست جمهوری خاتمی بوده است. خاتمی پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، همواره می‌کوشید با تحول در فرهنگ سیاسی، شرایط را برای توسعه سیاسی فراهم کند. وی از طریق مفاهیم و مؤلفه‌هایی

مانند "جامعه چندصدایی"، "آزادی"، "قانون‌گرایی"، "سعه صدر و تحمل سیاسی" و "خردگرایی" در سخنرانی‌ها و بیانیه‌های خود تلاش داشت جامعه را به سمت تحول حرکت دهد.

این قبیل اقدام‌ها با نشانه‌هایی از افزایش کمی و کیفی مطبوعات و احزاب، برگزاری نخستین دوره انتخابات شوراهای شهر و روستا، تلاش برای نهادینه کردن نظام سیاسی و نظارت بر اجرای قانون اساسی و شفاف‌سازی رقابت‌های سیاسی پوشیده، بروز پیشرفت‌هایی در آرمان‌های زنان و نوعی همکاری میان زنان مذهبی و سکولار و افزایش سازمان‌های غیردولتی زنان به ۱۳۹ سازمان در سال ۱۳۷۹ آشکار شد (اردکانی، ۱۳۹۳: ۱۵۴).

پس از پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست جمهوری و پایان ماه عسل، اختلاف نظرها شروع شد. گروه‌های دوم خردادی متأثر از هیجان سیاسی ناشی از پیروزی گرد هم آمدند و ائتلافی شکننده را تشکیل دادند. وجه اشتراک آنان مخالفت با جناح رقیب بود؛ اما از لحاظ خاستگاه طبقاتی و دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و روش‌های اجرایی، طیفی گسترده و متنوعی را در برمی‌گرفتند که ناهمگونی در میان آنان را بیشتر می‌کرد. اختلاف‌ها ناشی از ناسازگاری‌های نظری‌گفتمانی بود که حول مبانی فکری گسترده، روش‌های سیاسی گوناگون و رویه‌های اجرایی متفاوت دور می‌زد. تفسیرهای متفاوت سبب شد هر فرد و گروهی جنبش اصلاح‌طلبی را به سویی بکشاند و شرایط لازم برای تحول نظری و تغییر شیوه‌های مبارزه سیاسی اصلاح‌طلبان فراهم شود. در حقیقت ائتلاف اصلاح‌طلبان بدون بنیان نظری، منطق ائتلاف سیاسی و انسجام درونی شکل گرفته بود. این ائتلاف به‌نوعی عاطفی و تقدیرگرایانه بود که براساس منافع آنی گروه‌های پیروز و بدون دوراندیشی لازم ایجاد شد و بیانگر این بود که شرایط لازم برای ائتلاف پایدار میان آنها فراهم نبوده است (بشیری، ۱۳۸۳: ۷۶).

ائتلاف گروه‌های دوم خرداد شامل گروه‌هایی چون مجمع روحانیون مبارز، جبهه مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب کارگزاران سازندگی، حزب همبستگی، حزب اسلامی کار، خانه کارگر، دفتر تحکیم وحدت و... بود که طیف‌های گوناگونی مانند چپ مدرن، چپ افراطی، راست مدرن، چپ سنتی و روشنفکران دینی را شامل می‌شد.

پس از پیروزی خاتمی، جبهه مشارکت ایران اسلامی به مدد استفاده از امکانات دولتی سریع رشد یافت و به حزبی قدرتمند تبدیل شد. جبهه مشارکت که از حامیان اصلی خاتمی بود، طیفی ناهمگون را در برمی‌گرفت. این حزب همزمان از حضور عباس دوزدوزانی به‌عنوان چهره انقلابی و عباس عبدی به‌عنوان شخصیتی تندرو و چپ‌گرا بهره می‌برد. در واقع مجموعه‌ای شکل گرفته بود که شامل نیروهای لیبرال‌دموکرات، انقلابی و سوسیال‌دموکرات می‌شد. شایان ذکر است که خاستگاه طبقاتی متفاوت، مبانی فکری و نظری متعارض و اختلاف

عقاید سیاسی که خود ریشه در ارزش‌های فرهنگی متنوع، منافع سیاسی ناهمگون و سلیقه‌ها و روش اجرایی گوناگونی دارد، ویژگی تداوم را در ائتلاف‌های موقتی از بین می‌برد و در درازمدت نوعی تشتت بر جریان‌های سیاسی حاکم می‌شود.

نشانه‌های تشتت در رفتار نخبگان در دوران دولت اصلاحات به سرعت آشکار شد که ریشه در اختلاف‌های درون‌گفتمانی در جنبش اصلاحات و اصول‌گرایان و حتی سازندگی داشت و به صورت صریح و آشکار خود را در پرونده غلامحسین کرباسچی نمایان ساخت. اختلاف میان اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران در همان ابتدا در سایه پرونده کرباسچی علنی شد و به درون جبهه دوم خرداد کشیده شد که ناشی از عدم انسجام میان سیاستمداران و نخبگان حتی در میان خود اصلاح‌طلبان بود (خلجی، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۰۳).

به‌منظور درک عمیق‌تر علنی شدن اختلافات میان نخبگان سیاسی باید به نوع گرایش و نگرش سیاسی حاکم بر جریان‌ها و مسائل سیاسی - اجتماعی جامعه، توجه کرد. تحولات سیاسی در سال‌های اخیر نشان‌دهنده نوعی دوگانه‌گرایی سیاسی در میان نخبگان سیاسی است. تبلور این نوع دوگانه‌گرایی سیاسی به تقسیم نخبگان سیاسی پس از انقلاب به دو تیپ سیاسی عمده منجر شده است. وجود و شناسایی تیپ‌های فکری و سیاسی در جامعه که در ادبیات سیاسی با نام "جناح" معروف است، حاکی از وجود دو جناح سیاسی عمده در عرصه سیاسی ایران پس از انقلاب است.

انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰، همچنین انتخابات مجلس ششم و مجلس هفتم ایران مفری شد برای بروز دوگانه‌گرایی سیاسی و تبلور اختلاف میان نخبگان دو جناح بزرگ و تداوم این شکاف به بطن جامعه. پس از انتخابات ۱۳۷۶ شکاف بین این دو جناح بیشتر شده و آثار این اختلاف در ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه نمود پیدا کرده است. در جامعه ایران ساختار سیاسی نمودی از گرایش‌های دو جناحی نخبگان سیاسی است که گروهی در چارچوب حکومت و برخی هم خارج از این چارچوب با یکدیگر چالش دارند (سبکتین ریزی، ۱۳۸۵: ۷۴).

چالش میان نخبگان اصلاح‌طلب و طرفداران هاشمی بلافاصله پس از دوم خرداد آشکار شد و در این میان گروهی فضای سیاسی را مسموم کردند و تلاش داشتند وحدت ملی میان سیاستمداران را مخدوش کنند. گروهی از اصلاح‌طلبان به تخریب پیشگامان انقلاب پرداختند و براینکه این اختلاف و تشتت سر بر آوردن مجلس ششم بود. برخی از اصلاح‌طلبان در جریان انتخابات مجلس ششم نقدهای مخرب و کوبنده علیه هاشمی انجام دادند (خلجی، ۱۳۸۸: ۱۰۹-۱۰۱). در پی حضور نیافتن هاشمی در مجلس، اختلاف نظر درباره رئیس مجلس آینده عمیق‌تر شد. اصلاح‌طلبان تندرو رئیس مجلس را تنها سخنگوی اکثریت نمایندگان تلقی کرده و از

کروبی حمایت می‌کردند. اما کروبی جایگاه سخنگویی را قبول نداشت و ریاست مجلس را به‌عنوان رئیس قوه مقننه مقبول می‌دانست. منازعه درونی با دفاع خاتمی از کروبی پایان یافت و تدریجاً به ریاست وی تن دادند. البته اصلاح‌طلبان در ابتدا از عملکرد کروبی ناراضی بودند که ناشی از موضع وی هنگام طرح اصلاحیه قانون مطبوعات بود، اما با سپری شدن زمان، کروبی اعتماد عمومی اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران را به‌دست آورد و به‌عنوان ریش‌سفید و شیخ اصلاحات ایفای نقش کرد (قوچانی، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

در طول ریاست جمهوری خاتمی تنش بین اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان علنی‌تر شد. به‌منظور آشکار ساختن کشمکش میان دو جریان می‌توان به موضوعاتی مانند انتصاب و انتخاب مسئولان، محل نمایشگاه بین‌المللی، بودجه کمیته امداد، افتتاح فرودگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، کنترل وزارت اطلاعات و قتل‌های زنجیره‌ای اشاره کرد. ریشه بسیاری از این مشکلات تفاوت فاحش در نگاه به مفاهیمی مانند توسعه سیاسی و جامعه آزاد در میان نخبگان و اختلاف در مورد تقدم و تأخر این فرایندها بود. نشانه‌های این تنش در طرز رفتار نخبگان سیاسی خارج از دولت با مطبوعات مشهود بود؛ که در نهایت تعدادی از این نشریات تعطیل و بسته و عده‌ای از دست‌اندرکاران آنها نیز دستگیر و بازداشت شدند (کدی، ۱۳۸۳: ۱۱۷).

نخبگان در این دوره موضع مشخصی نسبت به مفاهیم دموکراسی، سکولاریسم، جامعه مدنی، لائیسزم، حکومت مذهبی و نقش دین در عرصه عمومی وجود نداشتند که خود به‌نوعی سردرگمی در میان نخبگان منجر شده بود. وارد کردن مفاهیم نیازمند تعریف دقیق حدود و ثغور آن برای یک جامعه مشخص است. عبور از فرایندهای توسعه سیاسی و دستیابی به ملزومات آن نیازمند صبر و شکیبایی تاریخی است. غرب یک دوره تاریخی طولانی را طی کرده و تجربیات خاص هر مفهوم را کسب کرده است.

نخبگان غربی برای بیشتر سؤالات مرتبط پاسخ‌های درخوری دارند، اما نخبگان ما هنگام وام گرفتن مفاهیم و پیاده‌سازی آن در جامعه با هزاران پرسش بی‌پاسخ در این زمینه روبه‌رو می‌شدند. غرب مفاهیم خویش را براساس ارزش‌های تکرارشونده در جامعه خویش تعریف کرده است. تحلیل کنش نخبگان سیاسی ایران بدون الهام گرفتن از ارزش‌های موجود در جامعه امکان‌پذیر نبود و برخی از نخبگان و کارگزاران به‌دنبال پیاده کردن این مفاهیم در جامعه ایران بودند (اردکانی، ۱۳۹۳: ۱۵۶).

چنین فرایندی بیانگر آن است که نخبگان ما برای دستیابی به اهداف توسعه سیاسی نیازمند نگاه کلان‌نگر و بلندمدت‌اند که از ملزومات توسعه است، اما در دوران دولت خاتمی نخبگان نگاه راهبردی و درازمدت به مسائل نداشتند و شتاب‌زده عمل کردند. نخبگان برداشت مناسبی از باورهای ارزشی مردم ایران نداشتند و همین امر به ایجاد فضای سیاسی ملتهب و هیجانی در

میان خود نخبگان و جامعه منجر شد که مغایر با اصول توسعه سیاسی است (سریع‌القلم، ۱۳۷۷: ۲۳).

موضوع دیگری که لازمه رفتار نخبگان در فرایند توسعه سیاسی است، حرکت در چارچوب قانون اساسی و پیگیری مطالبات از طریق همین قوانین است. برخی از نخبگان سیاسی عملکرد متناقض داشتند و دارای مواردی از قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی نیز بودند و حتی اساسی‌ترین مبحث در اصول قانون اساسی را به چالش کشیدند. شعار توسعه سیاسی که نویدبخش جامعه باز و روشنفکرانه بود، در نهایت به مسئله‌ای فراموش شده و خطرناک برای جامعه تبدیل شد. تندروی‌های نظری برخی از اصلاح‌طلبان با پاسخ شدید اصول‌گرایان روبه‌رو شد و به‌منزله عبور از خط قرمزهایی تلقی می‌شد که حتی مورد احترام نهاد رهبری نیز بود (اردکانی، ۱۳۹۳: ۱۵۷).

نقدهای تند اصلاح‌طلبان علیه سنت و باورهای سنتی جامعه موجب شد تا محافظه‌کاران مطبوعات را به سنت‌گریزی، مذهب‌ستیزی، قانون‌شکنی و بحران‌آفرینی متهم کنند؛ به‌ویژه در حادثه کوی دانشگاه و آشوب‌های خیابانی پس از آن محافظه‌کاران اتهاماتی را علیه روزنامه سلام مطرح کردند. حوادث سیاسی اغلب در شرایطی ایجاد می‌شود که بازیگر درصدد انجام اصلاحات مرحله‌ای است، اما ساختار سیاسی از قابلیت لازم برای تبیین و اجرای چنین فرایندی برخوردار نخواهد بود (ایمانی، ۱۳۸۰: ۴۰-۳۹).

رویکرد تندروها فضایی را به‌وجود آورد که موجب شد نشریات زیر فشار قرار بگیرند. علاوه بر این رسانه‌های غربی از شرایط لازم بهره بردند و از طریق تبلیغات وسیع باعث برانگیخته شدن حساسیت محافظه‌کاران نسبت به اصلاح‌طلبان شدند. شبکه‌های خبری تحلیلی غربی با کاربرد مفاهیمی مانند "گورباچف ایران" و مقایسه بهار تهران با بهار پراگ بر گسترش اختلاف‌ها دامن می‌زدند (قوچانی، ۱۳۷۹: ۲۶۲-۲۶۱).

تحریکات رسانه‌های خارجی و اقدام‌های نخبگان تندرو موجب شد محافظه‌کاران برخی از اصلاح‌طلبان را به انحراف فکری از اسلام متهم کنند. به باور اصول‌گرایان برخی از اصلاح‌طلبان معتقد بودند که اسلام مکتبی کامل نیست و توان پاسخگویی به نیازهای بشری در عصر جدید را ندارد. از سوی دیگر قوه قضائیه و اصول‌گرایان برخورد مناسبی با اصلاح‌طلبان نداشتند، به‌ویژه در جریان دادرسی‌ها برخوردها به‌گونه‌ای بود که ظن آن می‌رفت که جریان دادرسی جنبه سیاسی دارد و اتهاماتی مانند براندازی را علیه برخی از مطبوعات اصلاح‌طلب مطرح کردند. این امر بیانگر این موضوع بود که جریان اصول‌گرا نیز تحمل تقسیم قدرت را ندارد (ایمانی، ۱۳۸۰: ۹۱-۸۹).

برخی اصول‌گرایان معتقد بودند که غرب برای براندازی نظام‌های اسلامی از روش کودتای مدنی استفاده کرده و این پروژه را با عناوینی مانند جامعه مدنی استتار می‌کند. آنها ادعا می‌کردند که غرب از اصلاح‌طلبان برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند. این گروه معتقد بودند که غرب از طریق نفوذ در مطبوعات، اجیر کردن مزدور و تحریک توقعات و مطالبات جامعه سعی دارد همان بلایی را که بر سر شوروی آورد، در جمهوری اسلامی نیز اجرا کند و برای خاتمی همان نقشی را قائل شدند که برای گورباچف قائل بودند و این طرح را در چارچوب سیاست مهار ایران ارزیابی می‌کردند.

رویکرد اصول‌گرایان ناشی از این بود که پیروزی اصلاح‌طلبان عرصه را بر رقبا تنگ کرده و آنها را به عقب‌نشینی واداشته بود. در مقابل اصول‌گرایان از طریق یک استراتژی تخریبی از پیشروی اصلاح‌طلبان جلوگیری کردند. در این راستا بود که به اصلاح‌طلبان اتهام براندازی زدند و دلیل آن را حرکات تندروانه مطبوعات اصلاح‌طلب اعلام کردند. موضوعات مطرح شده که در رفتار نخبگان سیاسی در ایران مشهود است، نشان‌دهنده ضعف اعتماد سیاسی است. اعتماد سیاسی شرایطی است که در آن فرد در حیات مدنی خویش، تعاون، مدارا و همکاری با دیگران را الگوی رفتار خویش قرار می‌دهد (ربانی، ۱۳۸۹: ۱۹-۱۲).

اگرچه خاتمی شخصاً تلاش فراوانی برای تغییر رویکرد نخبگان سیاسی اصلاح‌طلب و اصول‌گرا انجام داد، تلاش‌ها به دلیل حاکمیت و استمرار همان فرهنگ سیاسی دوره پیش بر نخبگان سیاسی و دولتمردان وی موفقیت چندانی به دست نیاورد. در این زمینه ساعی و کریمی در تحقیقی به موضوع اعتماد سیاسی در میان نخبگان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا پرداختند و نشان دادند که نخبگان سیاسی در موضوع اعتماد سیاسی دچار نوعی سوءتفاهم نسبت به همدیگرند و همین مسئله خود پیامدهایی مانند احساس عدم امنیت سیاسی را برای نخبگان در عرصه سیاست در پی داشته است (ساعی و کریمی، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

نخبگان اصلاح‌طلب خود نوعی نگاه ایدئولوژیک و جزم‌گرایانه به اصلاحات داشتند که سبب ایجاد نوع جدیدی از کادربندی و نگاه خودی-غیرخودی شد. از سوی دیگر، نخبگان سیاسی رغبت چندانی به نسبی‌گرایی و میانه‌روی نداشتند و حتی برخی معتقد بودند که "اصول و ارزش‌های موجود در جامعه جای هیچ‌گونه اصلاحاتی ندارد" که همین عدم انعطاف شرایط را برای تبدیل زبان قلم و اندیشه به مجادله و درگیری فیزیکی مهیا کرد (اردکانی، ۱۳۹۳: ۱۵۵).

نتیجه

نخبگان سیاسی همواره تلاش دارند که بر تدوین و اجرای سیاست‌های نظام سیاسی تأثیر بگذارند. تأثیرگذاری نخبگان بر فرایندهای تصمیم‌گیری و تحولات جامعه از طریق دو الگوی رفتاری رایج در میان نخبگان که عبارت‌اند از وفاقی و سستی یا متفرق صورت می‌گیرد. الگوی رفتاری نخبگان ریشه در تجارب و باورهای رایج بر جریان‌های سیاسی جوامع مختلف به‌ویژه جامعه ایران دارد که به نظر بسیاری از صاحب‌نظران عبارت است از: فردگرایی منفی، بی‌اعتمادی، نهادگریزی، فقدان اجماع نظر، خویشاوندگرایی، هزار فامیلی، بی‌قانونی، ناامنی، بحران هویت ملی و فرایند ناقص کشور- ملت‌سازی که همگی ریشه در تجارب تاریخی ملت ایران دارد.

پس از دوم خرداد خاتمی شخصاً با آگاهی از واقعیت‌های حاکم بر تحولات سیاسی ایران و برای تغییر این شرایط به طرح مفاهیمی مانند جامعه مدنی، پاسخگو کردن دولت، آزادی مخالف، آزادی مطبوعات، صیانت فرهنگی و بر لزوم اجرای کامل قانون اساسی پرداخت. اما ائتلافی که قرار بود از اهداف خاتمی حمایت کند، شکست خورد که خود ناشی از تنوع در خاستگاه طبقاتی و دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و روش‌های اجرایی میان آنان بود. ائتلاف گروه‌های دوم خرداد شامل جریان‌های چپ مدرن، چپ افراطی، راست مدرن، چپ سستی و روشنفکران دینی می‌شد که خود موجب سستی پایه‌های ائتلاف از همان نطفه بود.

به قدرت رسیدن خاتمی، ماهیت رقابت سیاسی نخبگان در ایران را تغییر داد. در این دوران، موضوع اصلی دولت و کابینه را مشارکت سیاسی تشکیل می‌داد. چنین رویکردی با هدف گسترش گروه کارگزاران سیاسی انجام گرفت. افزایش جمعیت آثار خود را در الگوی کنش سیاسی گروه‌های اجتماعی به جا گذاشت. به همین دلیل است که موضوع چانه‌زنی در رأس حکومت و مقابله در حوزه‌های اجتماعی، بخشی از راهبرد گروه‌های اصلاح‌طلب تلقی می‌شد؛ روندی که با روحیه و الگوی کنش سیاسی خاتمی و بسیاری از همکاران وی مغایرت داشت. خاتمی تمامی کنش سیاسی خود را براساس ضرورت‌های ساختاری انجام می‌داد. الگوی فایبانی را می‌توان بخشی از تاکتیک کنش سیاسی نخبگانی تلقی کرد که به آرمان و رویکرد خاتمی توجه بیشتری مبذول می‌داشتند. در این دوران، نخبگان اصلاحات به رهبری خاتمی از دو سو مورد انتقاد قرار می‌گرفت؛ گروه اول را مجموعه‌های محافظه‌کار تشکیل می‌دادند که به گونه مرحله‌ای از سازماندهی فراگیری برخوردار شدند؛ گروه دوم مربوط به نیروها و مجموعه‌ای بود که از درون اصلاح‌طلبان ریشه گرفته و درصدد بهره‌گیری از

تاکتیک‌های ضربتی و پرشدت بودند. در چنین شرایطی، فشارهای ساختاری بر خاتمی افزایش یافت و زمینه شکل‌گیری تضادهای سیاسی پردامنه را اجتناب‌ناپذیر ساخت.

منابع و مأخذ

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران: نشر قومس.
۲. الهی‌منش، محمدحسن (۱۳۸۶). «بررسی نگرش سیاسی نخبگان ایرانی: لایه‌های تمدنی و هویت ملی ایران»، راهبرد، ش ۴۵.
۳. ایمانی، محمد (۱۳۸۰). سرگذشت سه‌ساله اصلاحات و ضد اصلاحات، ج ۲، جمهوری دلقک‌ها، تهران: کیهان.
۴. باشگاه اندیشه (۱۳۹۲). «جمهوری اسلامی و سردرگمی رفتاری نخبگان».
۵. بشیریه، حسین (۱۳۸۳). آموزش دانش سیاسی، ج چهارم، تهران: نگاه معاصر.
۶. جلالی‌پور، حمیدرضا، فولادیان، مجید (۱۳۸۷). «شرایط شکل‌گیری یا افول رهبری کاریزمایی؛ مطالعه موردی دوره خاتمی ۱۳۸۴-۱۳۷۶»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، ش چهارم، پاییز.
۷. خلجی، عباس (۱۳۸۸). «بنیاد نظری فروپاشی اجماع در گفتمان اصلاح‌طلبی»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، ش ۱، بهار.
۸. دال، رابرت (۱۳۶۴). تجزیه و تحلیل سیاست، ترجمه حسن ظفریان، تهران: نشر مترجم.
۹. ربانی، علی (۱۳۸۹). «شایگان فرد فرهاد، فرهنگ سیاسی ایران و مؤلفه‌هایش»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، ش ۴، زمستان.
۱۰. روشه، گی (۱۳۸۲). تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
۱۱. زونیس، ماروین (۱۳۸۷). روان‌شناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده و زهرا البادی، تهران: نشر چاپخش.
۱۲. ساعی، علی و کریمی، زهیر (۱۳۹۱). «تحلیل فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی اصلاح‌طلب و اصول‌گرا»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره سیزدهم، ش ۴، زمستان.
۱۳. سبکتین ریزی، قربانعلی و موحدی، محمدابراهیم (۱۳۸۵). «گرایش‌های سیاسی نخبگان سیاسی»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۳۱.
۱۴. سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۷). «مبانی عشره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۳۵ و ۱۳۶.
۱۵. ----- (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی ایران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات فناوری، تهران.
۱۶. ----- (۱۳۹۳). «علم سیاست می‌گوید حذف رقیب هزینه دارد/ تمرین فکر جمعی نداریم»، خبرآنلاین، ۹ فروردین.
۱۷. سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۹). مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست، تهران: دادگستر.
۱۸. اردکانی، محمد عابدی (۱۳۹۳). «توسعه‌نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران (۱۳۸۴-۱۳۶۸)»، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۹، ش ۴.
۱۹. قوچانی، محمد (۱۳۸۴). پدرخوانده و راست‌های جوان: افول اصلاح‌طلبان و ظهور اصول‌گرایان، تهران: نشر سراپی.
۲۰. ----- (۱۳۷۹). دو گام به پیش، یک گام به پس: وقایع‌نگاری (یکساله) جنبش اصلاحات دموکراتیک در ایران، تهران: جامعه ایرانیان.
۲۱. قیصری، نورالله (۱۳۸۸). نخبگان و تحول فرهنگ سیاسی در ایران دوره قاجار، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۲. کدی، نیکی آر (۱۳۸۳). نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: قومس.
۲۳. گولد، جولوس و ویلیام ل. کولب (۱۳۸۴). فرهنگ علوم اجتماعی، جمعی از مترجمان، ج دوم، تهران: مازیار.
۲۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

۲۵. مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴). روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، چ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۶. میخلز، رابرت (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی احزاب سیاسی، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: نشر قومس.
۲۷. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، چ پنجم، قم: نشر مهر.
۲۸. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.